

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ادعوك يا سيدى بلسان قد اخرسه ذنبه، رب أناجيك بقلب قد اوبقه جرمه.

ای مولای من، من تو را با زبانی می خوانم که گناهان آن زبان، باعث شده است که او در بیان خواست و طلب الکن باشد و نتواند آن چه را که لایق عرضه به پیشگاه تو است بیان کند و با قلبی با تو به مناجات می نشینم که جرم و جنایتی که بر خود روا داشته است باعث شده است که از فیض مصاحبت و همنشینی با تو محروم شود و قابلیت مجالست با تو را از دست بدهد و حیات که شرط اولیه ی برای ابراز وجود است آن حیات را فاقد بشود، من با این کیفیت تو را می خوانم پس زبان من، برای بیان ما فی الضمیر، الکن است و قلب من یارای مناجات با تو را ندارد.

عرض شد که این فرمایشات حضرت سجاد خطاب به ما است و ما باید وضعیت خود را هنگام مناجات با پروردگار ارزیابی کنیم. امروزه مردم وقتی که به نماز برمی خیزند یا به قرآن و تلاوت قرآن مشغول می شوند و امثال ذلک، بدون هیچ گونه تفکر قبلی همین طور وارد در عبادت می شوند تا از راه می رسند کتشان را [درمی آورند] شلوارشان را درمی آورند و می روند تجدید وضو می کنند و مهر را می گذارند و خیلی برای خودشان احترام قائل بشوند یک سجاده هم پهن می کنند و الا نه! همین طور مهر را از روی طاقچه برمی دارند خود ما هم همین طور هستیم حالا یک تسبیح هم کنارش بگذاریم یا نگذاریم این دیگر .....! و مشغول نماز



می شویم. در این زمینه روایاتی که از ائمه آمده است راجع به مقدمات نماز، خیلی باب عجیبی دارد در وسائل، در کتب احادیث، که مصلی قبل از شروع در نماز باید چه ذکر ی بگوید! به چه فکری مشغول باشد و خود را در پیشگاه خدا چگونه احساس کند! آن گاه مشغول نماز بشود یا نسبت به تلاوت قرآن. ولی این مطالب هیچ کدام مورد نظر قرار نمی گیرد.

بنده خودم به یاد دارم در آن اوقاتی که مشرف بودم به عتبات عالیات در خدمت مرحوم والد و به منزل مرحوم حداد، همین که موقع نماز داشت می شد من تغییر حال را در ایشان [می دیدم] اصلا کاملا مشخص بود دیگر ایشان صحبت نمی کنند، داشتند صحبت می کردند ها ولی اصلا خبری نمی شد هنوز صدای اذانی نیامده بود هنوز چند دقیقه مانده بود ده دقیقه مانده بود یک ربع مانده بود برای وقت اذان و وقت نماز، مخصوصا نماز ظهر این تغییر حالت را در ایشان بیشتر مشاهده می کردم که اگر با کسی صحبت می کردند دیگر صحبتشان قطع می شد و دیگر سرشان را به پایین می انداختند و همین طور در حال تفکر و در حال ..... معلوم بود که تعلقی به این عالم و جریاناتی که در حول و حوش می گذرد ندارد دیگر. تا این که موقع اذان می شد و خود ایشان بلند می شدند اذان می گفتند یا می گفتند به یک کسی که آن جا نشسته، به یکی از ما که آن جا نشستیم، بلند شوید اذان بگویید و مشغول به نماز می شدند مشخص است، حالا دیگر آن کیفیت نمازها بماند و اشاراتی هم به نظر می رسد در جلسات قبل در سال گذشته، نسبت به کیفیت نماز ایشان عرایضی خدمت رفقا عرض کردیم.

یا امام مجتبی علیه السلام وقتی که هنگام نماز می شد رنگ آن حضرت

دگرگون می شد رسول خدا وقتی که وقت نماز می شد می فرمودند ارحنی یا بلال<sup>۱</sup> من را از تفکر در کثرات به سمت و سوی اتحاد با حقیقت و مبدأ ذات بیرون بیاور. خب اینها این طوری نماز می خواندند و به شاگردانشان هم دستور می دادند این طور بخوانند اینها که شوخی نمی کردند این دستوراتی که می فرمودند برای ما، اینها به صورت مزاح نبود یا این که بالاخره حالا که ما امام صادق شدیم يك چیزی هم بگوییم، بالاخره برای خالی نبودن عریضه، حالا يك چیزی هم بگوییم دیگر، حالا فعلا امام صادق هستیم اگر چیزی نگوییم می گویند چه امامی؟ چه چیزی؟ حالا که فرض کنید که به يك مقامی رسیدیم حالا يك چند کلمه ای، يك صحبتی يك چیزی بکنیم با افراد، بالاخره آنها خیال کنند ما در يك مقامی هستیم، همین طوری مسئله خشك و خالی هم نیست! نه! صحبت این است که آنها حلوائی چشیده بودند که می خواستند همان طعم و حلاوت و ذوق را به ما هم بچشانند، فقط همین است. والا آنها چشیدند.

اگر می خواهی آن حلاوت را بچشی وقتی که از در وارد می شوی همچنین زود لباس را در نیاور وضو بگیر و بگو الله اکبر! صبر کن، برو یک قدری بنشین در سجاده، چند دقیقه، پنج دقیقه بنشین در سجاده، سرت را بیانداز پایین، تمام آنچه را که در بیرون منزل از تفکرات و تخیلات بوده دور بریز، به بچه ها بگو سر و صدا نکنند کسی نیاید و در نزنند، اتاقی را برای عبادت اختیار کن و در آن اتاق رفت و آمد را ممنوع کن، نه این که هر کسی بیاید و هر کسی برود! چرا؟ چون می خواهی با خدای خودت خلوت کنی و این قدر ارزش ندارد این خلوت که انسان این

---

<sup>۱</sup> مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲: كما رَوَى أَن النَّبِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْتَظِرُ دُخُولَ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَيَقُولُ أَرْحِنَا يَا بِلَالُ.

مقدمات را تهیه کند؟ این قدر ارزش ندارد؟ این قدر این مسئله اهمیت ندارد که انسان بخواهد برای این قضیه وقتی بگذارد؟ حتما باید برود مهر را بگذارد وسط حال، که این می آید و آن می رود و این داد می زند و آن نمی داند می گوید آب بیاور آن می گوید نان را ببر آن می گوید فلان بکنیم و این هم وسطش نمازی هم می خواند، این وسط. خب مشخص است که این چندان فایده ای بر آن مترتب نمی شود.

مرحوم آقا وقتی که می خواستند نماز بخوانند در را می بستند که سر و صدا نیاید اتاقشان اتاق خاصی بود همان اتاقی که رفقا آمده بودند در بالا برای مجلس و این ها، آن اتاق پشتش اتاق نماز ایشان بود. می آمدند آن جا نماز می خواندند یا وقتی که افراد بودند در آن طبقه می آمدند در اندرونی و در آن اتاق خودشان می رفتند در آن جا می نشستند و بعد از یک مدت بلند می شدند و مشغول نماز می شدند و ما حق نداشتیم در وقتی که ایشان نماز می خوانند در را باز کنیم داخل بشویم. فایده ای آن هم همین است مسئله همین است خب این طور بودند این طور هم شدند.

یک وقتی بعد از جریانات و مسائلی که اتفاق افتاد، یک بنده خدایی بود که خب به ما ابراز محبت می کرد در همان زمان مرحوم آقا و به عبارت دیگر واسطه ای برای اتصالش به این مسائل خب ما بودیم، خب وقتی که ایشان احساس کرد که ما در یک حال و هوای دیگری هستیم و یک تفکراتی داریم که با تفکرات او همسویی ندارد موافق نیست گاهی تلفنی می زد، همیشه هم که ما تلفن را بر نمی داشتیم، یک تلفنی می زد که حالی بپرسد در عین حال یک نصیحت و ارشادی بکند تا این که یک دفعه بالاخره تلفن را برداشتیم که ایشان اظهار گلایه که آقا من چند بار، ده بار، تلفن کردم شما نبودید و برداشتید و .....، گفتم راجع به چی می خواستی شما صحبت کنی؟ حالا می دانستم مشخص بود یک مسائلی می خواستم خدمتان



بگویم یک مطالبی می‌خواستم بگویم و این‌ها، گفتم خب حالا بفرمایید، حالا قبل از این‌که بخواهد این را بگوید من این را گفتم، گفتم این مطالبی که شما می‌خواستید به من بگویید در چه حدی از اهتمام و اهمیت قرار داشت؟ آیا مسائل پیش‌پاافتاده‌ای بود یا نه؟ گفت نه! خیلی مهم خیلی مهم، هی می‌گفت خیلی مهم، من هم گفتم بگو! گفتم خیلی خب، سوال دوم از شما: اگر شما عیالت قم بود و قرار بود که تنها برنگردد به آن‌جایی که الان تو هستی، در یکی از همین شهرستان‌ها بود که سه یا چهار ساعت تا قم فاصله داشت، و قرار بود که تنها [نیاید] آیا شما می‌آمدی او را برگردانی یا این‌که نه همین‌طور ولش می‌کردی که بماند؟ نه می‌آمدم برش می‌گرداندم، خب عیالم است و فلان. گفتم بارک‌الله احسنت چه بچه‌ی خوبی! چقدر خوب می‌فهمد که انسان عیال را باید بیاید برگرداند نمی‌شود بگوید خب بماند، تو آن‌جا بمان ما هم این‌جا، شده تا حالا؟ ان‌شاءالله که پیش‌نیاید، نه خب می‌آییم برمی‌گردانیم.

گفتم این مطلبی که تو می‌خواهی به من بگویی این‌قدر اهمیت نداشت که به اندازه‌ی یک آوردن زنت به آن‌جا بلند شوی دوتا پا بیایی این‌جا و این مطلب را حضوری به من بگویی؟ آن‌جا نشستی، تلفن کردم آقا نبودی؟ حالا دو روز دیگر یک تلفن دیگر آن‌هم نصفه شب بوده! صبح بوده! ۲ بعدازظهر بوده! ما خواب بودیم. یک تلفن دیگر، بودید؟ زدیم نبودید. پانزده روز دیگر گذشت!...! گفتم به اندازه‌ی یک عیال آوردنت، ارزش نداشت؟ دین و دنیای تو و این مسئله و این مطلب که تمام زندگی شما و من را تشکیل می‌دهد؟ چه راجع به خودت و چه راجع به من، چه راجع به خودت چه راجع به من. تو که بنا بر اعتراف خودت آن‌چه داری از من فراگرفتی آیا این‌قدر ارزش نداشت آن مطلب که بعد از فوت مرحوم آقا یک قدم بلند شوی بیای این‌جا و بگویی آقا! آن مطالبی را که ما در زمان مرحوم





آقا از شما فراگرفتیم با مسائلی که امروز مشاهده می‌کنیم چگونه وفق بدهیم؟ این قدر ارزش نداشت؟ حالا که ارزش نداشت پس هیچ نیازی هم نیست که ما مطالب شما را بشنویم خدا حافظ به سلامت، گوشی را هم گذاشتیم رفت. خب حالا این متوجه شد؟ متنبه شد؟ نه! نشد تا الان هم ارتباطی نیست.

یعنی واقعا ما در مسائل این قدر باید سست باشیم؟ یعنی این قدر باید بی توجه باشیم؟ این قدر باید....؟ گاهی اوقات من وقتی که نمی‌توانم بعضی مطالب را در ذهن خودم حل کنم و ارتباط آن‌ها را بتوانم در کنار هم قرار بدهم، اصلا مطلب را از اصل و ریشه رها می‌کنیم، می‌گوییم اصلا خواست خدا بر این است ما چرا بیاییم ذهن خودمان را مشغول کنیم؟ چون هیچ‌گونه تنسیقی بین آن‌ها و این نقطه‌ها اصلا نمی‌تواند [وجود داشته باشد] به هیچ کیفیتی هیچ توجیهی هیچ تلائمی هیچ الفتی نمی‌تواند انجام بشود نمی‌تواند برقرار شود. حالا امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند که وقتی می‌خواهی دعا کنی خدا را، این طور دعا کن که من دارم به تو یاد می‌دهم. خدایا من تو را با زبانی الان دارم می‌خوانم که زبان من، زبان اولیاء تو نیست آن یا اللّٰهی که مرحوم آقا و استادشان می‌گفتند آن یا اللّٰه از زبان من بیرون نمی‌آید آن یا سیدی که حضرت سجاد دارد در این جا می‌گوید آن یا سیدی از من متمشی نیست. آن قلبی که با آن قلب اولیاء الهی در سراسر وجودشان ربط با ذات احدیت ایجاد می‌کنند به نحوی که هر ظهوری را مادون ذات احدیت، مخلّ به مرتبه و مرحله‌ی اتصال خود می‌بینند و از رؤیت جمال جمیل‌ترین مظاهر الهی و بالاترین از مخلوقات و مبدعات و صور مقدسه و انوار متجلیه در ملأ اعلا گریزانند! کی با آن قلب ما می‌توانیم با خدا به مناجات برخیزیم؟ کی می‌توانیم؟

من شاهد بودم مجالسی را که در آن مجالس صحبت از عالی‌ترین مطالب، بالاترین مطالب، کیفیت نزول وحی بر پیامبران اولوالعزم الهی بود و احساس کردم این مجلس موجب خلاصه نچسبیدن و ملالت و حوصله سر رفتن بزرگان و اولیاء الهی دارد می‌شود. چیزی که اصلا به فکر من و امثال من نمی‌آید که بخواهیم در آن مطالب صحبت کنیم، فکر کنیم. اگر روایتی هم باشد ما نمی‌فهمیم اگر آیه‌ی قرآنی هم باشد ما نمی‌فهمیم اگر حقیقتی باشد ما نمی‌فهمیم هنوز در تمثّل جبرئیل به دحیه‌ی کلبی ماندند آقا! کیفیه تمثّل، یک چیز ظاهر که چطور جبرائیل در بسیاری از اوقات وقتی که بر رسول خدا متمثّل می‌شد به صورت آن جوان جمیل و زیبایی که در مدینه بود دحیه‌ی کلبی و خیال می‌کردند دحیه‌ی کلبی دارد با پیامبر حرف می‌زند، هنوز در این مسئله ماندند که اگر جبرائیل مجرد است چطور به صورت جسم درآمده؟ اگر این قضیه فقط بر پیغمبر ظاهر شده چطور بقیه فهمیدند؟ بقیه که فهمیدند





با مکاشفه نفهمیدند با همین دو چشم ظاهر دیدند، مگر ملک می‌تواند به صورتی درآید که با این دو چشم ظاهر [بتوان دید؟] در یک مسئله‌ی عادی پیش پا افتاده‌ی برای اهل معرفت، بزرگان از اهل علم و این‌ها، گیر کردند آن وقت حالا از این مسائل عالی و این‌ها کسی بیاید خبر بدهد. راجع به کیفیت علم امام علیه السلام تو را به خدا ببینید.....

یکی از همین آقایانی که اخیرا به رحمت خدا رفت خدا رحمتش کند بالاخره حدش همین قدر بود دیگر، وقتی که از او سوال کردند بنده هم شنیدم، نوار را هم خودم گوش دادم که آقا امام زمان علیه السلام وقتی ظهور می‌کند چطور در مورد قضاوت، احتیاج به بینه و شاهد و این‌ها ندارد؟ مگر می‌شود آدم احتیاج نداشته باشد؟ اصلا این سوال سوال کننده و پاسخی که اصلا داده می‌شود [هر دو] بی‌معنا [است] خب امام علم غیب نداشته باشد پس جنابعالی دارید؟ یعنی چه؟ وقتی کمترین افرادی که ما می‌بینیم یک قدمی برداشتند در مسئله‌ی نفس، چه مسلمانان چه غیرمسلمانان، این‌ها اطلاع دارند. عرض کردم خدمتان راجع به یک قضیه چند شب قبل [که] یک زنی از دوستان بدون اجازه‌ی شوهرش رفته بود پیش یکی از این افراد که اصلا مسلمان نبود، تا نگاه به او کرد گفت چرا بدون اجازه‌ی شوهر پیش من آمدی؟ برگرد از شوهرت اجازه بگیر اگر اجازه داد آن وقت بیا تا به تو بگویم! ببینید نه مسلمان است حتی نصرانی هم نبوده فردی بود که راجع به بعضی از مسائل مجاهدت‌هایی داشته ریاضت‌هایی داشته، هنوز هستند خیلی از افراد هستند الان هم هستند در زمان ائمه هم بودند اتفاقا با ائمه هم برخوردهایی داشتند با امام صادق برخورد داشتند با موسی بن جعفر داشتند با امام رضا علیه السلام داشتند در کتب تواریخ و این‌ها همه مضبوط است، خب می‌دانستند چیزهایی اطلاع داشتند الان هم هستند. خب سوال می‌شود که امام علیه السلام چطور بدون بینه و بدون شاهد قضاوت می‌کند؟ حالا جواب را ببینید!

وقتی که حضرت ظهور می‌کنند یک صندلی می‌گذارند حضرت در آن صندلی می‌نشیند بعد یک ستون نور جلوی حضرت دیدید وقتی که نور می‌زند به این پنجره، این ذرات یک ستون می‌خورد یا در حمام‌های قدیمی رفتید از آن بالا یک چیز دارد .... یک ستون نور در جلوی حضرت نمایان می‌شود حضرت این صندلی را برمی‌دارد در این ستون نور می‌نشیند آن نور می‌خورد به سرش، بعد تمام مسائل دیگر برای او روشن می‌شود! ای قربان بله! هر که می‌خواهی بروی! این شد علم غیب امام؟ یعنی واقعا خنده ندارد؟ ما از امام، از امام زمان چه فهمیدیم؟ پس الان که زمان ظهور نیست ستون نور هم وجود ندارد دیگر، پس چه وجود دارد؟ پس الان امام زمان هیچی نمی‌داند! هیچ خبری ندارد

که اصلا پشت

این در چیست؟ الان ستون نیست دیگر، ستون آن موقع می‌آید، آن موقع، یک ستون آن هم با تلسکوپ خدا از آن بالا می‌اندازد! لابد نورش یا ماوراء بنفش است یا مادون قرمز است یا فرض کنید که از این اشعه‌های دیگر، از این اشعه‌هایی که درآمده اخیراً، بالاخره باید یک چیزی باشد دیگر، این ستونی که نور درمی‌آید این رادیولوژی چیست؟ این اشعه‌هایی که در رادیولوژی اسکن می‌کنند و سی تی اسکن و عکسبرداری و از این اشعه‌های ایکس و میکس و فلان و از این چیزها که باطن را می‌بیند، لابد امام زمان هم یک همچنین اشعه‌ای برایش درمی‌آید و او می‌رود در وسطش می‌نشیند و دیگر همه‌ی مسائل برای او روشن است! نه! این نشد، این طریق یاد گرفتن نیست. حیف است نود سال از انسان بگذرد و انسان معرفتش به امام زمان در این حد باشد حیف است خیلی حیف است حیف است امام زمان که سهل است شاگرد امام زمان هم که سهل است شاگرد شاگرد امام زمان به خود من گفت هر کاری انجام بدهی و هر چیزی در ذهنت بگذرد من اطلاع دارم و دروغ هم نمی‌گفت، چه برسد به شاگرد امام زمان و چه برسد به خود امام زمان و چه برسد به صاحب مقام ولایت.

خیلی تفاوت است بین این مطلب و بین آن کلامی که آن کلام از یک عارف الهی که قلبش متحد با قلب ولی عالم امکان شده و از آن حقیقت سیطره و ولایی آن حضرت، تعبیر به قوام عالم هستی به نفس او می‌کند، یعنی چه؟ یعنی کل عالم هستی به نفس او بستگی دارد نفس و نفس او. الان این دست من دارد حرکت می‌کند همه هم تماشا کنید این انگشت‌های من را دارید می‌بیند خب قبل از این که من این را به شما بگویم کسی دست من را نمی‌دید دست من پایین بود چه چیزی باعث شد که شما این حرکت را ببینید؟ چه باعث شد؟ اراده‌ی من. همین که من خواستم دست خودم را به شما نشان بدهم اراده این دست بالا آمد، یک. بعد اراده کردم انگشتان خودم را به حرکت دادن، دو. بعد اراده می‌کنم ساکن می‌کنم بعد سر جایش می‌نشانم. آیا خود دست این کار را انجام داد؟ نه! آیا بدون اراده این مسئله انجام گرفت؟ نه! پس به چی؟ به اراده. متوجه شدید حالا. آن چه در عالم وجود دارد حرکت می‌کند قوام دارد، یک یک آن دارد از اراده‌ی امام زمان می‌گذرد، دانه دانه‌ی آن، من چندتا انگشت دارم؟ پنج‌تا، ببینید اول شروع می‌کنم از انگشت کوچک حرکت دادن، بعد به انگشت دوم سوم چهارم پنجم. بر این حرکت انگشت من چندتا اراده تعلق گرفت؟ پنج‌تا! یک اراده نبود. اگر یک اراده بود چرا به جای اولی این یکی حرکت نکرد؟ چرا به جای دومی انگشت سبابه حرکت نکرد؟ اگر یک اراده بود خب از این طرفی حرکت می‌کرد. پس پنج اراده در این جا واقع شده حداقل، حالا خیلی از این بیشتر هم هست حالا حداقل را می‌گوییم. اراده‌ی اول تعلق گرفت به حرکت انگشت کوچک بعد







سوم سبابه و بعد شصت، پنج اراده تعلق گرفت. می‌دانید این پنج اراده را کی کرده؟ امام زمان کرده نه من! از آن جا است. این است قضیه. یک اراده در نفس من است ولی اصل آن اراده در اوست. همین در یک لحظه نسبت به یک دست من پنج اراده از نفس امام علیه السلام گذشت شما بعد دیگر بنشینید فکر کنید دیگر بنشینید ببینید، پلک‌هایی که ما داریم به هم می‌زنیم به اراده او یک یک دارد انجام می‌شود نفس که داریم می‌کشیم هر نفسی که داریم تک تک اراده‌ی او تعلق گرفته، این حرف‌هایی که داریم می‌زنیم شوخی نیست‌ها! در فلسفه ثابت شده چه برسد به عرفان نظری و شهودی، اصلاً دیگر می‌شود چیزی تصور کرد؟ شاید انسان به حال انفجار برسد نمی‌تواند حقیقت ربطیه و حیثیت وساطت امام علیه السلام را با مبدأ و ذات و مشیت الهی بتواند مقایسه کند که این به چه نحوه‌ای بوده؟ این به چه شکلی بوده؟ این هم یک جور. این هم یک معرفت. این هم یک معرفت نسبت به امام که این امام به یک همچین نحوه‌ای هست به یک همچین کیفیتی است یکی هم می‌گوید بله! امام علیه السلام هیچی نمی‌داند خدا اگر بخواهد می‌داند، در زمان حضور حضرت و ظهور یک ستون نوری از آن آسمان می‌آید کهکشانشان را رد می‌کند از زحل می‌گذرد از عطارد و مریخ و مشتری هم می‌گذرد از کنار ما رد می‌شود بغلش می‌آید می‌افتد زمین، همان جایی که حضرت نشسته، بعد که حضرت تغییر می‌دهد آن هم چرخش پیدا می‌کند موتور دارد آن چیزها از آن طرف می‌رود از آن طرف می‌آید حضرت هم این جا بنشیند فایده ندارد باید برود وسطش بنشیند آن جا می‌نشیند وقتی که نشست اطلاع پیدا می‌کند این هم یک معرفت نسبت به امام، هر دو آن معرفت است.

حالا ببینید آیا واقعا من که دارم ..... من نمی‌خواهم از افراد انتقاد کنم من در مقام عیب جویی از دیگران و ترفع خودم نیستم، نیاز ندارم خیلی رک و خیلی بدون رودربایستی و بدون تواضع خدمت رفقا عرض کنم، من اهل تواضع نیستم من نیاز ندارم به این که یک نفر را پایین بیاورم تا خودم بالا بروم، نه هر کسی به یک مقدار می‌داند مرتبه‌ی خودش را، چه پایین است پایین است بالا است بالا است. به هر مقدار هر کسی که هر حدی دارد از نقطه‌ی نظر مراتب علمی به حد خودش آگاه است. این مطلب را می‌خواهم بگویم، این مسئله را، ببینید که مکتب مرحوم آقا و عرفان و مکتب عرفان شما را به کجا دعوت می‌کند و دیگران به کجا شما را دعوت می‌کنند؟ این را من می‌خواهم بگویم این را می‌خواهم عرض کنم که یک شخص بعد از نود سال صد سال مطالعه، علم، این طرف و آن طرف معرفتش نسبت به امام چیست؟ این است! این را می‌خواهم عرض کنم که یک نفر بعد از هشتاد سال فقه و تجربه‌ی علمی و مطالعه‌ی روایات و این‌ها بالاخره برمی‌دارد در کتابش می‌گوید امام علیه السلام

در جدول



ضرب اشتباه کند مسئله‌ای نیست مسله‌ی عادی است. آن نفوس مقدسه گاهی هم اشتباه می‌کنند حالا اسم مقدسه آوردند هیچی حالا خیال می‌کنیم مقدس شد! نه! یک همچنین مسائلی وجود ندارد من اگر بخواهم مطالبی که از این طرف و آن طرف راجع به ائمه بیان شده [بگویم،] مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ولی باید ما بدانیم که در مکتب اهل بیت و مکتب عرفان و مکتب اولیاء الهی، انسان را به سرحدی از معرفت می‌رسانند که شخص در جواب آن کس که می‌گوید ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟ می‌گوید همان‌طوری که من نسبت به خانواده‌ی خودم الان احاطه دارم او هم نسبت به من، این‌طور احاطه دارد. ما را به این‌جا می‌رسانند به این نقطه می‌رسانند ما را به این نحوه می‌رسانند، آن وقت دیگر افتراق معنا ندارد اختلاف دیگر معنا ندارد فرقی دیگر وجود ندارد فرقی دیگر نیست فرقی دیگر نیست چرا فرق نیست؟ چون منبع برای خبر، منبع، منبع واحد است منشأ خبر و ادراک واحد است دیگر دوتا نیست دیگر قاطی نیست منشأ برای فراگیری واحد شده. آن معدنی که گوهر از آن بیرون می‌آید معدن، معدن واحد است آن حقیقت ذاتی که منبع تجلی صفات و اسماء در عالم تعین و خارج است آن منبع می‌شود منبع واحد که همان نفس ولایت است دیگر تفاوت ندارد دیگر تفاوت ندارد فرق نمی‌کند.

منتهی از باب ادب خب این اولیاء الهی برای این که خیلی مسئله یک وقتی خلط نشود و خدای نکرده افراد عوام دچار اشتباه نشوند مقام و موقعیت امام علیه السلام را به نحوی حفظ می‌کردند و از بروز و ظهوراتی که آن‌ها دارای آن بروزات و ظهورات بود آن‌ها استنکاف می‌کردند آن خب یک مطلب دیگری است. فقط همین است و الا امر آن‌ها امر امام است نهی آن‌ها نهی امام است صحبت ایشان صحبت امام است از امام می‌گیرد و افاضه می‌کند از خودش چیزی ندارد از خودش مطلب ندارد همه‌ی درد ما این است که ما از خود داریم ما از خود می‌بینیم، خود می‌بینیم لذا افراد را به سمت خود دعوت می‌کنیم، آن هم از خودش می‌بیند افراد را به سمت خودش، این هم از خودش می‌بیند افراد را به سمت خود ....، جنگ شروع می‌شود! این درصدد حذف او برمی‌آید آن درصدد حذف این برمی‌آید آن شروع می‌کند نقاط ضعف او را انتشار دادن آن شروع می‌کند نقاط خفیه‌ی او را برملا ساختن و اگر هم نقاطی پیدا نکرد، دیگر مسائل دیگر و تهمت و از این طرف و آن طرف، دیگر بازارش گرم و خیلی پر روغن خواهد بود! برای چه؟ برای این خودی. این حقیقت و این مسئله مطلبی است که امام علیه السلام ما را به این مطلب و به این نکته راهنمایی می‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید خدایا چاره‌ای نیست از این که ما به سمت تو بیاییم، در فقرات  
قبلی عرض شد که حضرت فرمودند که ما اگر این جا نیاییم کجا برویم؟ ما اگر این در نیاییم چه دری  
را

بز نیم؟ عرض شد در فقرات گذشته، در جلسات گذشته که امام علیه السلام تنها نقطه‌ی برای رجوع را و تنها نقطه‌ی برای اتکا را در این دنیا، فقط خدا می‌داند و بس. ما جلسه داریم رفقا با هم ارتباط دارند گرم هستند صمیمی هستند همه‌ی این‌ها به جای خودش محفوظ ولی نقطه‌ی اتکا این‌جا [نباید] باشد اگر این‌جا باشد کفر است شرک است. این‌جا و این ارتباط را انسان باید محلی برای انس و الفت و همنشینی و جذب و صحبت و گرما و صمیمیت قرار بدهد مجلس ذکر را باید محلی برای این‌گونه مسائل قرار بدهد. اتکا باید کجا باشد؟ توجه باید کجا باشد؟ آی اگر یک شب مجلس نباشد دیگر آسمان به زمین می‌آید! نخیر! هیچ هم نمی‌آید دو شب اگر مجلس نباشد نگاه کنید ببینید آسمان یک سانت نزدیک می‌شود؟ متر کنید! نه! همه‌ی کرات به جای خودش دارند می‌گردند زمین هم دارد برای خودش می‌گردد اتفاقی هم نمی‌افتد، امن امان، هیچ مطلبی اتفاق نمی‌افتد. چند شب محرومیم همه چیز دیگر به هم خورد، دیگر نه خدایی وجود دارد و نه امامی! نه این حرف‌ها نیست، این حرف‌ها نیست.

یک وقتی یک قضیه اتفاق افتاد خیلی برای من جالب بود، گفتم که خب دیگر این هم یکی از .... یک شخصی تصور می‌کرد حالا که این قضیه اتفاق افتاده است، دیگر همه‌ی این اوضاع و این عالم و همه‌ی آن چرا که در عالم ذهنش بافته بود همه‌ی آن‌ها از بین خواهد رفت، یک شخصی فوت کرده بود به رحمت خدا رفته بود، بعد یک وقتی من از او صحبتی شنیدیم خودم شخصا که او گفت تصور من و ما بر این بود که این قضیه که اتفاق افتاده است، دیگر اصلا عالم کن فیکون خواهد شد! این‌جا و همه چیز و آن‌جا و فلان و خاورمیانه و شاید دیگر کره‌ی زمین و فلان، دیگر همه چیز دیگر، دیدیم نه! یک روز گذشت عبارت خودش بود بنده خدا می‌گفت روز اول گذشت دیدیم خورشید به موقع طلوع کرد به موقع هم غروب کرد این یک روز را قصر در رفتیم بسیار خوب ببینیم فردا چه می‌شود؟ فردا هم دیدیم سر وقت خورشید طلوع کرد من دارم می‌گویم او نگفت این‌طوری فردا هم دیدیم گذشت و عبارت او این بود که نوزده روز گذشته است از این قضیه که اتفاق افتاده است. یعنی چه این حرف‌ها؟ یعنی چه؟ یعنی ما تمام نظام عالم را بسته به وجود افراد می‌دانیم! اگر یک کسی زنده باشد این کره‌ی زمین می‌گردد اگر نه از دنیا برود به این سمت می‌گردد به سمت مغرب می‌گردد نه آقا! نه کره‌ی زمین گردشش در اراده‌ی بنده و امثال بنده است و نه گردش ماه و افلاک و ستارگان و مدبرات امر، هیچ کدام آن‌ها در اختیار بنده نیست، هیچ! و تمام این‌ها تخیلاتی است که هر چه بر ما گذشته است بر تخیلات ما اضافه شده است نه این که کم شده! اضافه شده.

تخیل یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که انسان را از حقیقت دور می‌کند از واقع دور می‌کند. من

در

همان ایام ..... و خیال نکنید که حالا این یک قضیه‌ای است که .....، نه در رفقای ما هم یک همچنین مسئله‌ای بوده است بدون رودروایی بگویم، در رفقای ما هم یک همچنین تخیلاتی بوده است یک همچنین تصویری بوده است یک همچنین توهماتی بوده، برای همه بوده در این‌ها هم بوده یک همچنین مسئله‌ای. من نشسته بودم در حجره، یکی از همین افراد معمم [با] سن زیاد یک مرتبه آمد رنگش پریده بود! آقا می‌دانی چه شده است؟ گفتم نه! گفت فلان قضیه اتفاق افتاده است! گفتم خدا رحمت کند خدا رحمت کند! یک خورده ایستاد به ما نگاه کرد انگار ما نفهمیدیم درست خبر به گوش ما نخورده، گفت عرض کردم خدمتان! گفتم بنده هم عرض کردم خدا رحمتشان کند، هم شما درست فرمودید بنده هم درست عرض کردم، حالا بنشین جانم یک چایی برای شما بیاورم یک خورده بنشین حالت جا بیاید یک خورده از مسائل و احساسات بیرون بیایی! هان؟ بنشین. یک خورده نشست و یک خورده صحبت و فلان، آرام شد آرام شد گفت حالا اجازه می‌فرمایید؟ گفتم بفرما برو، حالا یک حمد و سوره هم بخوان و بفرما برو. ببینید! این‌ها مال چیست؟ توهم، تخیل. هر کسی را انسان در جای خودش قرار بدهد.

بنده خدمت رفقا این مطلب را عرض کنم نمی‌خواهم بگویم بنده حالا خیلی فکرم درست و حسابی و علیه السلام! نه! آن‌چه را که ما شنیدیم داریم می‌گوییم. در دیدگاه بنده، مسئله‌ی مرحوم آقا مسئله‌ی دیگری بود و جایگاه آن جایگاه دیگری بود و خیلی مطلب فرق داشت، حالا دیگر لازم نیست من دیگر به بعضی از اسرار اشاره کنم، حالا ان شاء الله که توقع داریم آن‌چه را که گفتند و اشاراتی شده، ان شاء الله به منصفی ظهور برسد. مسائلی بود وقتی که در آن لحظه من احساس کردم که مرحوم آقا دار فانی را وداع کرده است در همان لحظه خب مسئله خیلی مسئله‌ی مشکلی بود فقط تنها چیزی که برای من در آن جا حاصل بود این بود که دیگر یک همچنین وجودی دیگر به دست نخواهد آمد، فقط همین. اما این‌که دیگر نخواهد همه چیز به هم بخورد، نمی‌دانم چه باشد؟ زمین و آسمان به هم بریزد کهکشان‌ها در هم کوبیده بشوند و همه در اعماق آن سیاه‌چال‌هایی که نقل می‌کنند [و] می‌گویند هر کدامشان کهکشان‌ها را به خودش می‌کشاند، بخواند فرو برود و این‌ها، نه! یک همچنین مسائلی به ذهن ما نیامد. خدایی بوده عبد صالحی بوده چند صباحی عبودیت خدا کرده به تکالیفش پرداخته تربیت کرده آثار خیری از خودش باقی گذاشته و بعد پرونده او تمام شده و بعد بسم الله، همین. غیر از این هم چیز دیگری نیست فقط همین مقدار.

لذا بنده آن شب، شب چهارم خدمت رفقا عرض کردم اگر یادتان باشد آقا به زیر خاک رفته





خدا که به زیر خاک نرفته! خدا سر جایش هست خدا در عالم خودش هست در کمال عزّ خود مستغرق است، آن چنان استغراقی دارد، می خندد به همه‌ی ما و به همه‌ی تخیلات ما و به همه‌ی توهمات ما دارد می خندد! کجایید بابا؟ این را که الان دارید برای او عزاداری می کنید به جای این عزاداری و در سر زدن، به جای این بیایید ببینید چه مبانی داشته؟ دعوتش چه بوده؟ حرکت او چه بوده؟ مکتب او چه بوده؟ راه او چه بوده؟ شما هم بشوید مثل این، چرا در سرتان دارید می زنید؟ فوت کرده که کرده، به رحمت خدا رفته. اگر ما بیاییم و همان کاری را انجام بدهیم برای فقدان یک همچنین بزرگانی با آن تخیلات، می شود همان کاری که سایر افراد انجام می دهند برای از دست دادن خیلی از آن‌ها با آن تخیلات، هیچ تفاوتی هم ندارد هیچ فرقی نمی کند. بله یک وقتی انسان احساس آن حالت غم و تألم برای از دست دادن او، بالاخره انسی داشته آدم به یاد کارهای او می افتد به یاد فداکاری‌های او می افتد به یاد رنج‌های او به یاد حمیت‌های او، به یاد غیرت او به یاد اهتمام او، به یاد وقت گذاشتن او به یاد ارائه‌ها و اظهارات و بیانات و کیفیت سلوک او می افتد، خب حالت اندوهی برای انسان دست می دهد و این مسئله طبیعی است و اشکال هم ندارد مثل این که انسان عزیزی را از دست می دهد طبیعی است مسئله، ولی نه! خدای نکرده اگر سر سوزنی خدا این وسط بخواهد فراموش بشود، صحبت این جا است خدا این وسط بخواهد برود کنار که یعنی دیگر خدا عاجز است یعنی خدا دیگر کارش هم تمام است، با رفتن او کار خدا هم پرونده‌اش بسته شده، ملائکه‌ی خدا هم دیگر از قدرت افتادند کاری هم دیگر نمی شود کرد، اگر این باشد عین شرک است عین شرک است پرونده‌ی ما هست.

امشب من دارم برای رفقا صحبت می کنم معلوم است تا فردا زنده هستیم یا نه؟ هیچ معلوم نیست فردا ما سر به خاک می گذاریم یکی از رفقا می آید این جا به جای بنده می نشیند دعای ابو حمزه را ادامه می دهد، ببینید فرقی می کند یا نه؟ امتحان کنید امتحان کنیم ببینیم، من از حالا می گویم هیچ فرقی نمی کند هیچ تفاوتی نمی کند اگر خدا بخواهد عنایت داشته باشد آن موقع هم دارد، نخواهد الان هم ندارد همین الان هم که با شما صحبت می کنیم ندارد. بهتر و شیواتر و قشنگتر و با وقت کمتر سر یک ساعت هم تمام کند ان شاء الله، نه مثل ما یک ساعت و چهل دقیقه و یک ساعت و نیم صحبت کند! بله یک پنج دقیقه دیگر مانده ظاهراً، دیگر قرار گذاشتیم که از یک ساعت تجاوز نکند با بیان شیواتر با حقایق عالی تر با کلمات واضح تر با قلوب پاک تر و با نفوس مطهرتر و نورانی تر می آید و این مطالب را ادامه می دهد و این مسیر ادامه پیدا می کند آن کسانی که باید جذب بشوند می شوند آن کسانی که نباید، جذب نخواهند شد. پیغمبر هم بیاید این جا جذب نخواهند شد، این است مسئله. این مقام غیرت



خدا است. خب حالا رفقا فهمیدند؟ وضعیت خودمان را ارزیابی کردیم که ما در چه وضعیتی هستیم؟ هیچ فرق نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد.

ما مثل آن بزرگانی که آن‌ها می‌گویند بین زمان غیبت و زمان ظهور تفاوت است ما مثل آن‌ها که نیستیم، ما که آن مطالب را قبول نداریم. در زمان حضور، آن‌ها می‌گویند که افراد مانند این است که در خانه واردند و مورد پذیرایی صاحبخانه واقع می‌شوند ولی در زمان غیبت، در بسته است پشت در می‌نشینند و مورد پذیرایی صاحبخانه خب دیگر نیستند، بعضی از بزرگان این را گفتند، بنده در کتاب‌ها دیدم، چه بزرگانی؟ کسانی که دارای مکاشفات بودند امور خارق عادت بودند مورد توجه مردم بودند مطالبی از آن‌ها نقل می‌شد افراد به آن‌ها مراجعه می‌کردند و از آن‌ها استشفا می‌نمودند، این‌ها یک همچین مطالبی گفتند ولی این مطالب مطالبی است که در مکتب مرحوم آقا و مرحوم آقای حداد پنبه‌ی آن زده شده است فاتحه‌ی آن را خواندند و قاب و قدح مجلس ترحیمش را هم قرار دادند و خرما و قهوه‌ی آن را هم پخش کردند چرا؟ چون آن معرفتی که در این مکتب نسبت به امام علیه السلام هست آن معرفت غیبت و ظهور نمی‌شناسد. آن امام زمانی که نتواند، نتواند، عاجز است، ناتوان است، قادر نیست که آن فیضی را که در ارتقاء روحی در صورتی که من صادق باشم با این شرط، نه! آن کسانی که صادق نیستند در این مسئله خب حضرت گوشش به این مسائل بدهکار نیست کسی صادق باشد اگر امام زمان نتواند آن فیضی را که از نظر استکمال نفسانی و تهذیب و تربیت و ارتقاء روحی و کمال که در زمان ظهور به افراد و طالبین می‌رساند، نتواند در زمان غیبت برساند آن امام زمان یک دو زاری در جیب شما نمی‌ارزد، یک دو زاری، با آن دو زاری شما می‌توانید یک چیزی، نان قندی بخرید! الان که نمی‌شود این مال زمان سابق بود حالا بایستی که پنجاه تومان صد تومان چقدر داشته باشی! به یک دو زاری الان گاهی اوقات پنجاه تومان به فقیر بدهید نمی‌گیرد بلند می‌شود می‌رود، من پرویز بود، کی بود، دست کردم در جیبم نداشتم، پنجاه



تومانی بود دادم سرش را گذاشت رفت، رفت پشت سرش را هم نگاه نکرد! گفتم عجب زمانی شده؟ ما سابق یک پنج زاری که می دادیم دستش را تا آن بالا هم می برد، حالا صد برابرش را داریم می دهیم صد برابر آن را داریم می دهیم! بله آقا! درست است یا نه؟ قبول نمی کنند. دیگر حالا ان شاء الله خیر است آن امام زمان یک دو زاری ارزش ندارد. این معرفت و این تربیت در کجا به انسان ارائه می شود؟ در مکتب معرفت و در مکتب توحید، این جا می گویند. این ها تازه چه کسانی هستند؟ افرادی هستند که مراتبی طی کردند حالاتی دارند، با خدا راز و نیازی دارند، تازه به مقام امام نرسیدند، گرچه خب اهل انصاف بودند و آنچه را که نسبت به بزرگان بود بر خود نمی بستند این

هم نباید بگذریم از این مسئله، نه! بالاتر از خود را هم می‌دیدند و اهل معرفت و عرفان را غیر از خود تصور می‌کردند، خدا رحمتشان کند اهل انصاف بودند و موقعیت خود را تشخیص می‌دادند. بنابراین ما حاصل صحبت‌ها و عرایض امشب این که ما در آن وضعیتی موفق هستیم و در آن موقعیتی مورد رضای خدا هست حال ما، که وقتی داریم با خدا به عبادت برمی‌خیزیم داریم دعا می‌کنیم احساس کنیم که این دعا دعایی است که از یک وجود ناتوان و ناقص و گناهکار که کثرات او را فراگرفتند و او را در وادی اوهام و تخیلات، گرفتار کردند و قدرت پرواز را از او سلب کردند، با این وضعیت ما به سمت خدا می‌رویم و از خدا می‌خواهیم که خدا بیاید و رفع کند و برطرف کند و نقایص را کنار بزند تا این که چه بشود؟ ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد